



Cognitive treatment of fear of death and the grief of facing it

(with emphasis on Abu Ali Miskawayh's perspective)

Ebrahim Noei^{1*}, Fatemeh Hosseini Niafar^{2*}

1. Associate Professor, Department of Islamic Studies, Faculty of Theology and Religions, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. (Corresponding Author)

2. Master's student in Islamic Philosophy and Theology, Faculty of Theology and Religions, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

DOI:10.22034/nrr.2025.65904.1435

URI: https://nrr.tabrizu.ac.ir/article_19454.html

Corresponding Author:

Ebrahim Noei

Email:

e_noei@sbu.ac.ir

Received:2025/01/02

Detected:2025/03/01

Accepted: 2025/03/17

Available: 2025/03/21

Open Access



Keywords:

Death, Fear, Grief,
Cognitive Therapy, Abu
Ali Miskawayh.

ABSTRACT

The different views of people about death and how to face it have a great impact on people's lives. In general, human encounters with the issue of death are divided into three categories: fear, sadness, and joy. Fear and dread are a type of emotional distress towards something that is expected to happen in the future but has not yet happened. Sadness is also a type of emotional distress that occurs following the loss of something desirable in the past. According to Miskawayh, the most correct feeling regarding the issue of death is to love death. In this article, we will show, using a descriptive and analytical method, that the root of the fear of death is ignorance of the truth about man and death. Humans' grief towards death is also due to two reasons: A) leaving behind children and property and B) not knowing the fate of property and children. The root of these sorrows is that we do not know that the world in which we live is mortal. From Miskawayh's perspective, two groups of people are eager for death: A) those who have gained awareness and insight into the truth of man and the other world and B) those who have suffered difficult suffering in their worldly life. These two groups prefer death to life in this world and become eager for death and organize their life affairs based on this view of death.



فصلنامه دین پژوهی و کارآمدی



فصلنامه دین پژوهی و کارآمدی

درمان شناختی «مراس از مرگ و اندوه مواجهه با آن»

(با تأکید بر دیدگاه ابوعلی مسکویه)

ابراهیم نوئی*^۱، فاطمه حسینی نیافر^۲

۱. دانشیار گروه معارف اسلامی، دانشکده الهیات و ادیان، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول).
 ۲. دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده الهیات و ادیان دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

DOI: 10.22034/nrr.2025.65904.1435

URI: https://nrr.tabrizu.ac.ir/article_19454.html

چکیده	نویسنده مسئول: ابراهیم نوئی
	ایمیل: e_noei@sbu.ac.ir
	تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۱۳
	تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۱۲/۱۱
	تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۲۷
	تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۱/۰۱
	دسترسی آزاد
	کلیدواژه‌ها:
	مرگ، ترس، اندوه، درمان شناختی، ابوعلی مسکویه.
دیدگاه متفاوت انسانها درباره‌ی مرگ مبنای مواجهه‌ی آنها با این مسئله و سازنده‌ی جهان‌بینی فرد در زندگی اوست. مرگ در کنار اموری مانند تنهایی، پوچی و فقدان آزادی از رنجهای بشر شمرده می‌شود. تحقیق حاضر از این جهت که می‌تواند بشر را از گرفتاری به این رنج‌هایی بکشد، دارای اهمیت است. به طور کلی مواجهه‌های انسان نسبت به مسئله‌ی مرگ از نظر مسکویه، به سه دسته تقسیم می‌گردد: ترس، حزن و شوق. ترس و خوف نوعی عرض نفسانی است نسبت به امری که انتظار می‌رود در آینده رخ دهد ولی هنوز رخ نداده است. حزن نیز نوعی عرض نفسانی است که به دنبال از دست دادن امری مطلوب در گذشته، رخ می‌دهد. از نظر مسکویه درست-ترین مواجهه با مسئله‌ی مرگ، مواجهه از سنخ شوق است که در این مقاله - با روشی توصیفی و تحلیلی - بدان خواهیم پرداخت. مسکویه به طور کلی ریشه‌ی ترس از مرگ را، جهل نسبت به حقیقت انسان و مرگ دانسته است. در بیان علل حزن نسبت به مرگ نیز دو عامل الف) ترک اولاد و اموال و ب) بی‌اطلاعی از سرانجام اموال و اولاد را برشمرده است که ریشه‌ی این دو دسته حزن نسبت به مرگ در واقع جهل نسبت به عالم ناپایدار و غیر ثابت دنیا و بعد مادی وجود انسان است. در مقابل مسکویه بیان می‌دارد که دو دسته از انسان‌ها نسبت به مرگ اشتیاق دارند: الف) کسانی که به حقیقت انسان و عالم دیگر آگاهی و بصیرت یافته باشند و ب) کسانی که در زندگی دنیوی خویش گرفتار رنج‌های دشواری گردیده باشند، این دو دسته مرگ را بر زندگی در این عالم ترجیح داده و نسبت به مرگ شوق پیدا می‌کنند و امورات زندگی خود را بر مبنای همین مواجهه نسبت به مرگ، سامان می‌دهند.	

مرگ سرنوشتی است که همه افراد بشر را در بر خواهد گرفت «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (عنکبوت: ۵۷)، «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ» (الرحمن: ۲۶) و هیچ یک از افراد بشر را پناهی از آن نیست، «أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ» (نساء: ۷۸) هیچ فردی از بشر نمی‌داند که مرگ او را در چه موقعیتی دربر خواهد گرفت «وَمَا تَذَرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ» (لقمان: ۳۴) و هر تدبیری هم برای فرار از مرگ اتخاذ کند، او را سودی نخواهد رساند «قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ» (احزاب: ۱۶) و سرانجام مرگ او را در بر خواهد گرفت، «قُلْ إِنْ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ» (جمعه: ۸)، «وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ۗ ذَٰلِكَ مَا كُنْتُمْ مِنْهُ تَحِيدُونَ». (ق: ۱۹) گویی فراریان و کسانی که مرگ را ناخوش می‌دارند از دایره ولایت الهی خارج شده‌اند «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (جمعه: ۶) و البته آنان هرگز خواهان رسیدن مرگ نیستند «وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ» (بقره: ۹۵)، «وَلَا يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ» (جمعه: ۷). آنان حتی از ایمان هم برخوردار نیستند: «فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورًا أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ... أُولَٰئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا...» (احزاب: ۱۹)

با این وجود نحوه مواجهه انسانها با پدیده مرگ یکی از دغدغه‌های مهم بشر بوده است. قرآن ضمن آیه «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ» (بقره: ۲۴۳) به خوف هزاران تن از انسانهای امت‌های گذشته از مرگ اشاره می‌کند.

از سوی دیگر درد جاودانگی همواره از دغدغه‌های جدی بشر بوده است. بشر همواره می‌اندیشد که چه کند تا جاویدان باشد. نخستین بار این دغدغه را در حضرت آدم (ع) می‌بینیم، هنگامی که ابلیس با ادعا و سوگند خیرخواهی برای او و همسرش «وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ» (اعراف: ۲۱) در پی آن رفت که وسوسه جاودانگی را پیش روی آدم (ع) نهد، «هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَىٰ». (طه: ۱۲۰) گویی آدم (ع) به انگیزه جاویدان ماندن (و رهایی از مرگ) به سوگند ابلیس اعتماد کرد. ترس و خوف از مرگ، اعظم رنجهایی است که به انسان می‌رسد. این خوف فراگیری بسیار دارد و نسبت به دیگر امور ترسناک، در وضعی شدیدتر و تأثیر گذارتر قرار دارد. (مسکویه، ۱۴۲۷، ص ۲۷۳). بنابراین ممکن است هر فردی از انسانها هنگامی که درباره

مواجهه خود با این پدیده می‌اندیشد، به احساسی متفاوت (ناخوشایند یا خوشایند) با دیگران درباره مرگ دست یابد. اندیشمندانی هم که در این باره چاره‌اندیشی کرده‌اند، تدبیر یکسانی را پیش روی ما نهاده‌اند.

کسانی ممکن است اندیشیدن درباره مرگ را نوعی بیماری و رنج مضاعف بشمارند و به ما توصیه کنند در طول حیاتمان درباره آن نیندیشیم و به همان رنجی که به هنگام مرگ سراغمان می‌آید بسنده کنیم.

تحقیق حاضر درصدد است با تکیه بر اندیشه‌های ابوعلی مسکویه (ف. ۴۲۱ق) به بیان چرایی هراس انسانها و اندوه آنها از مواجهه با مرگ و ارائه تدبیری شناختی برای رهایی از این هراس و اندوه بپردازد. در نگاه وی تلقی رنج از مرگ ناشی از آن است که نه خود را به درستی شناخته‌ایم و نه حیات و مرگمان را. تصویری که او از انسان و حیات و مرگ او در اختیار می‌نهد نهایتاً این کاربرد عملی را هم برای بشر دارد که اندیشیدن درباره مرگ و نحوه مواجهه با آن را نوعی رنج و بیماری تلقی نکند و او را گرفتار ترس و اندوه هم نسازد، به طوری که اگر مرگ را آن‌گونه که هست بشناسند؛ نه تنها هراسی و حزنی برای آنها ایجاد نمی‌شود؛ بلکه اشتیاق به مرگ در آنها هم ایجاد می‌شود. اساساً خوف و هراس، عرض و نوعی انفعال نفسانی نسبت به امری است که انتظار می‌رود (و ممکن است) که در آینده رخ دهد. (ابن سینا، ۱۴۰۴ق (الف): ۱۸۳/۲) حُزن هم عرض و آلمی نفسانی است که در پی از دست دادن امری محبوب و مطلوب در گذشته، ایجاد می‌شود. (مسکویه، ۱۴۲۷ق: ۲۸۰)

۲. پیشینه تحقیق

اندیشمندان مسلمان همان‌گونه که در تحلیل هستی‌شناسانه مرگ و نیز تحلیل چگونگی تلقی شرّ از مقوله مرگ و پاسخ به آن نسبتاً به تفصیل سخن گفته‌اند، درباره نحوه مواجهه (ی روان‌شناختی) با این مقوله هم تلاش‌های علمی درخوری از خود نشان داده‌اند. تألیف رساله‌های مستقل مانند رساله‌ی «فی آلم الموت و إبطاله» از ابن حزم اندلسی (ف. ۴۵۶ق) از جمله این تلاش‌هاست. برخی از اندیشمندان مسلمان هم فصل قابل توجهی از کتابهای حکمی را به موضوع نحوه مواجهه با مرگ اختصاص داده‌اند. مانند ابوعلی مسکویه که فصلی را در اواخر کتاب «تهذیب الاخلاق» خود به این موضوع اختصاص داده است که بعدها این فصل به صورت رساله مستقلی از وی هم استنساخ و انتشار یافت که گاه به اشتباه به ابن سینا نسبت داده شد. (نک: مهدوی، ۱۳۳۳ش: ۲۶۲؛ طهرانی، ۱۴۰۸ق: ۱۸ / ۲۶۹) خواجه نصیرالدین طوسی در «اخلاق ناصری» (نصیرالدین طوسی، ۱۴۱۳ق: ۱۵۲-۱۵۴) و مولی محمد مهدی نراقی نیز در کتاب «جامع السعادات» (نراقی، بی‌تا: ۱ / ۲۴۸ - ۲۵۴) به بررسی اسباب ترس و حزن انسانها از مرگ پرداخته‌اند که البته هم این دو و هم شمس‌الدین شهرزوی

در فصلی که در «رسائل الشجرة الإلهية» به مرگ اختصاص داده اند، کاملاً تحت تأثیر اندیشه های ابوعلی مسکویه در این موضوعند. ملاصدرا در باب وجه کراهت انسانها از مرگ طبیعی، دو سبب فاعلی و غائی را مورد بررسی قرار می دهد. (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱م: ۹/ ۲۴۱ - ۲۴۳) افزون بر مطالب فوق می توان نوشته های زیر را هم به نوعی به مثابه پیشینه تحقیق حاضر لحاظ کرد:

- کتاب چپستی، تعدد، لوازم، آثار مترتب بر مرگ در حکمت متعالیه، تالیف فاطمه کاظم زاده، تهران، انتشارات نظری، ۱۳۹۸.
- کتاب جاودانگی انسان در حکمت متعالیه، ملیحه صابری نجف آبادی، تهران، سازمان سمت، ۱۳۹۴ش.
- کتاب مرگ و زندگی از دیدگاه قرآن، تالیف عباسعلی محمودی، تهران، بعثت، ۱۳۶۳ش.
- کتاب حرکت و تکامل نفس و مسئله مرگ (مجموعه مقالات) تالیف جواد دانش، تهران، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۰ش.
- کتاب پدیده مرگ و عالم پس از آن (از دیدگاه اسلام و زردشت)، زهرا قنبرپور، تهران، پلیکان، ۱۳۹۲ش.
- مقاله سنجش مرگ اندیشی با معنای زندگی از منظر حکمت متعالیه (صدیقه ابطحی، مهدی دهباشی و...)، فصلنامه الهیات تطبیقی، ش ۲۱.
- مقاله حقیقت مرگ، مرگ اندیشی و معنای زندگی (محمد مهدی قائمی و احمد واعظی)، فصلنامه آیین حکمت، ش ۲۰.
- مقاله حقیقت موت، انواع و مراتب آن از دیدگاه علامه طباطبایی (حسین کلباسی اشتری و زهرا تقوی)، فصلنامه قبسات، ش ۷۷.
- مقاله ویژگی های متمایز عنصر مرگ از منظر صدرالمتألهین (محمدحسین مهدوی نژاد و علیرضا موفق و...)، دو فصلنامه حکمت صدرایی، پاییز و زمستان ۱۳۹۴، سال ۴، ش ۱.
- حقیقت و چپستی مرگ از دیدگاه عرفان نظری و حکمت متعالیه (علی رنجبر و محمدحسن زمانی)، دو فصلنامه انوار معرفت، ش ۲۵.
- ذو مراتب بودن مرگ و تاثیر آن در تکامل نفس در حکمت متعالیه (نجمه سادات توکلی و سید مرتضی حسینی شاهرودی)، فصلنامه آیین حکمت، ش ۳۶.

• جایگاه مرگ در روند حرکت استکمالی نفس از نظر ملاصدرا (زهره زمانی و فتحعلی اکبری)، فصلنامه اندیشه نوین دینی، ش ۴۹.

• مقاله ضرورت مرگ و غایت آن از دیدگاه صدرالمتهالین شیرازی (ناصر محمدی)، فصلنامه حکمت اسراء، ش ۲۷.

چنانچه مشاهده می شود کتابها و مقالات فوق نه ناظر به اندیشه های ابوعلی مسکویه درباره مرگ فراهم آمده اند و نه رویکرد درمانی نسبت به ترس از مرگ و اندوه مواجهه با آن دارند. با این وجود مناسب است مقالات زیر هم برجسته شوند:

• مقاله اضطراب مرگ از دیدگاه ابن سینا و الیس: رهیافتی مقایسه ای - التقاطی (محمود آزادی و سید محمد کلانتر)، فصلنامه اندیشه نوین دینی، ش ۴۷.

• مقاله اسلام و تسکین غم تنهایی و مرگ (ابوالفضل ساجدی)، فصلنامه قبسات، ش ۵۶.

• مقاله ترس از مرگ با تکیه بر دیدگاه ابن سینا و ملاصدرا (فاطمه سلیمانی)، فصلنامه حکمت سبنوی، ش ۴۱.

این مقالات در پی ارائه چاره نسبت به مواجهه با مرگ رفته اند، اما هیچ یک از آنها در پی تبیین دیدگاه های ابوعلی مسکویه در این زمینه نیستند. ولی در نوشتار حاضر با التفات بیشتر به اندیشه های ابوعلی مسکویه به این قبیل مواجهه ها پرداخته می شود. مسکویه در مجموع دو مواجهه نادرست نسبت به مرگ را به بررسی گذاشته است. در مواجهه نخست، انفعالی به نام «خوف و ترس» در انسانها نسبت به مرگ را بررسی می کند و در مواجهه دوم، عرض و تالّمی نفسانی به نام «حزن» ناشی از تصوّر مرگ. البته مواجهه مسکویه با این دو احساس و رنج، مواجهه ای روان شناسانه نیست و او صرفاً ترجیح می دهد شخص گرفتار به این دو احساس و رنج را به تغییر نگرش نسبت به مرگ فرا بخواند و در پی ارائه تکنیک ها و مهارت های روان شناسانه یا روانپزشکانه نرفته و بالتبع نباید انتظار داشت که این نوشتار هم درصدد ارائه مهارت هایی از جنس مراقبت معنوی یا درمانگری های پزشکی باشد. به نظر مسکویه تنها کسانی انتظار مرگ را نمی چشند و آن را ناخوش می دارند که انسان و حیات و مرگش را نشناخته اند و این جهل آنها سبب شده است که تصور وقوع مرگ خود در آینده آنان را گرفتار حالاتی مانند ترس یا حزن سازد. مسکویه برای رهایی از این حالات، توصیه می کند درصدد شناخت خویش باشیم که اگر نیک بنگریم مرگ را جزئی از ذات (یا لازمه ذات) خویش خواهیم یافت. (مسکویه، ۱۴۲۷ق: ۲۷۶) و تا هنگامی که مرگ را خارج از ذات (یا از عوارض ذات) انسان بدانیم، تصویر

درستی از حیات و مرگ و جاودانگی او هم نخواهیم داشت و ارتکاب همین خطای اساسی شناختی منجر به پدید آمدن حالاتی روان شناختی مانند کراهت، ترس و حزن نسبت به تصور وقوع مرگ برای ما خواهد شد. بنابراین به جای آنکه بگوییم این ما هستیم که با کوشش و تجربه هایمان، انسان (و بالتبع معنای زندگی و مرگ او و نیز نحوه مواجهه خود با تصور وقوع مرگ در آینده) را می سازیم باید بگوییم کوشش های ما معلول (یا مظهر) حقیقت انسانی ماست، «كُلُّ يَعْْمَلُ عَلٰى شَاكِلَتِهٖ». (اسراء: ۸۴) باید نخست انسان را بشناسیم و با شناخت درست انسان است که می توان فهم درستی از معنای زندگی و مرگ و نیز خوشایندی یا ناخوشایندی مواجهه با مرگ و حتی جاودانگی انسان پیدا کرد. با التفات به اینکه مسکویه، ریشه ترس و اندوه نسبت به مواجهه با مرگ را جهل می داند و مطابق روایاتی مانند «الجهل أدوء الداء» (آمدی تمیمی، بی تا، ص ۴۸) باید گفت تنها چاره برای درمان این سخت ترین بیماری، از جنس درمانی شناختی است. «دواء الجهل بالعلم». (مجلسی، ۱۴۰۴ق: ۶۴ / ۳۳۳)

۳. اسباب ترس از مرگ و درمان شناختی آن

ترس و خوف از مرگ، اعظم رنجهایی است که به انسان می رسد. این خوف فراگیری بسیار دارد و نسبت به دیگر امور ترسناک، در وضعی شدیدتر و تأثیر گذارتر قرار دارد. (مسکویه، ۱۴۲۷ق: ۲۷۳) او در یک نگاه کلی به اسباب مزبور، ریشه ترس از مرگ را امور زیر می داند:

- یا به سبب آن است که فرد هراسان از مرگ، نمی داند حقیقت مرگ چیست.
 - یا به سبب آن است که نسبت به وضعیت خویش پس از مرگ دچار تحیر است و نمی داند سرانجامش چه خواهد بود.
 - یا به سبب آن است که می پندارد که وقتی رابطه میان نفس و بدن او قطع شد و ترکیب نفس و بدنش از بین رفت، ذات او هم به طور کامل از بین می رود ولی عالم پس از او همواره باقی می ماند.
 - یا به سبب آنکه می پندارد که مرگ درد و رنج عظیمی دارد که مغایر با رنج بیماری هایی است که موجب مرگ شده اند. (نگرانی از درد جان دادن که با همه تجربه های دردناک قبلی متفاوت است)
 - یا به سبب آن است که گمان می کند پس از مرگ گرفتار عقوبت و عذاب می شود.
- مسکویه افزون بر اینکه در یک بیان کلی همه این اسباب را ظنونی باطل می داند که هیچ بهره ای از حقیقت ندارند (مسکویه، ۱۴۲۷ق: ۲۷۳ - ۲۷۴) و جهل محض هستند (شهرزوری، ۱۳۸۳ش: ۵۸۸) و شایسته است به تفصیل پیرامون هر یک از این اسباب ترس از مرگ و مداوای آنها هم سخن گفت (مسکویه، ۱۴۲۷ق: ۲۷۳ -

۲۸۰) و چنین نتیجه گرفت که مرگ، بر خلاف پندار عموم مردم، ذاتاً امری ناپسند نیست و آنچه ناپسند است ترس از مرگ است و کسی که از مرگ می‌هراسد کسی است که به حقیقت مرگ و نیز به حقیقت خویش ناآگاه و جاهل است. «ان الموت لیس بردیءٍ کما یظنّه جمهور الناس و انما الرّدیءُ هو الخوف منه و ان الذی یخاف منه هو الجاهل به و بذاته». (مسکویه، ۱۴۲۷ق: ۲۷۹) در این مجال به بررسی تفصیلی هر یک از این اسباب پنج‌گانه ترس از مرگ پرداخته می‌شود.

۳-۱. سبب اول و درمان شناختی آن: ترس نسبت به مواجهه با اصل مرگ

انسانها معمولاً هرگاه از علم کافی نسبت به امری برخوردار نیستند، به نوعی مواجهه نامطلوبی (مانند هراس) با آن برقرار می‌کنند تا آنجا که ممکن است به تعبیر مسکویه به دشمنی با آن هم بینجامد، «المرء عدو ما جهل». (مسکویه، ۲۰۱۷م: ۱۸۷) این در حالی است که اساساً ارزش و منزلت هر فردی به میزان علم و آگاهی اوست که باعث جمال و حُسن وی می‌شود. (مسکویه، ۲۰۱۷م: ۱۹۹)^۱ برخی از آیات قرآن کریم نیز پرده از این حقیقت برمی‌دارد که این قسم از جهل به حقیقت می‌تواند به اعراض از یاد خداوند و بالتبع تمایل مضاعف یافتن نسبت به حیات دنیا منجر گردد. (نجم: ۲۹ - ۳۰) به تصریح مسکویه، یکی از وجوهی که سبب می‌شود انسانها از مرگ هراسان باشند، جهل آنها نسبت به حقیقت مرگ است. «ان الخوف من الموت لیس یعرض الا لمن لا یدری ما الموت علی حقیقته...؟» (مسکویه، ۱۴۲۷ق: ۲۷۳) این سخن مسکویه پیرامون سببیت جهل برای ترس از مرگ، مؤید دینی هم دارد و صریحاً در روایات هم آمده است. در روایتی از امام جواد (ع) پرسیدند که چرا گروهی از مسلمانان از مرگ می‌هراسند؟ امام هم در پاسخ وجه این ترس (و بالتبع کراهت) آنها، جهل آنها نسبت به مرگ بیان کردند. «لأنهم جهلوه، فکروه...». (صدوق، ۱۳۶۱ش: ۲۹۰) در روایت دیگری هم امام هادی (ع) بر بالین یکی از اصحابش که از مرگ گریان بود و جزع از آن داشت فرمود: «... تخاف من الموت؛ لأنک لا تعرفه». (همان)

روشن است که مداوای بیماری جهل، تنها از طریق کسب علم و آگاهی خواهد بود و اگر کسی از این جهت از مرگ هراس دارد، تنها راه ممکن برای رهایی از این ترس آن است که از آگاهی لازم و کافی نسبت به حقیقت مرگ برخوردار شود. مسکویه از چنین فردی می‌خواهد که با خود بیندیشد که مرگ چیزی جز دست برداشتن

^۱ این سخن به امیر المؤمنین (ع) هم منسوب است: قال امیر المؤمنین (ع): الناس أعداء ما جهلوا. (مجلسی، ۱۴۰۴ق: ۱/ ۲۲۰، به نقل از نهج البلاغه): الناس أعداء لما جهلوا. (همان: ۱/ ۹۴)

^۲ رشید الدین میبیدی نوشته است: قیمة کلّ امرء ما یحسنه، أی یعلمه. هر کس چندان ارزد که داند. (رشیدالدین میبیدی، ۱۳۷۱ش:

نفس از به کارگیری بدن (که شأن ایزاری برای آن داشت) نیست؛ همچنانکه ممکن است کارگری (مثلاً نجار) زمانی که کارش پایان یافت، ابزارش را به کناری نهد و دیگر از آن استفاده نکند. نفس پس از این کنار نهادن بدن و قطع ارتباط با آن در واقع تنها برخی از اعراض و اضافات خود را رها کرده، و خود باقی می ماند و به سعادت شایسته‌ای که با تلاش خود زمینه نیل به آن را فراهم کرده بود، می رسد. (مسکویه، ۱۴۲۷، ص ۲۷۴) از سوی دیگر باید تفتن داشت که در نگاه مسکویه و بسیاری از حکیمان، مرگ (ماتت) جزئی (ذاتی و نه عرضی) از تعریف و ماهیت «انسان» است. (مسکویه، ۱۴۲۷ق: ۲۷۶؛ فارابی، ۱۴۰۸ق: ۱ / ۳۰۱؛ ابن سینا، ۱۹۸۹م: ۲۴۳، همو، ۱۴۰۴ق(ب): ۴۵۸؛ اخوان الصفا، ۱۴۱۲ق: ۱ / ۴۳۲؛ ابن رشد، ۱۹۸۲م: ۱۴۸) به تعبیر کندی: «الإنسانية هي الحياة و النطق و الموت». (کندی، بی تا: ۱۳۰) بنابراین تنها با وصول به مرگ است که ذات انسان به طور کامل به فعلیت می رسد و مفارقت نفس از بدن و کنار نهادن رابطه عرضی نفس با بدن، صرفاً مجالی است که این کمال ذاتی انسانی به فعلیت برسد. «الموت هو تمام حد الإنسان، لأنه حتى ناطق مائت، فالموت تمامه و کماله و به یصیر إلى أفضه الأعلى». (مسکویه، ۱۴۲۷ق: ۲۷۶) بنابراین نباید مرگ را ناخوشایند دانست؛ بلکه ناخوشایند آن است که مرگ انسان را در برنگیرد؛ زیرا اگر مرگ نباشد، انسانی هم نخواهد بود. «فإذن الردیء أن لا یكون موت، لأنه إن لم یکن، لم یکن إنسان. فإذن لیس الموت بردیء». (همان) روشن است که هر کس از این آگاهی نسبت به حقیقت انسان و مرتبه مرگ در این حقیقت برخوردار باشد نسبت به وقوع مرگ هم دچار هراسی نخواهد شد، (مسکویه، ۱۴۲۷ق: ۲۷۶) بلکه می توان گفت هر نفسی که از فراق بدن خود دچار خوف باشد در نهایت دوری از ذات خویش و در نهایت شقاوت قرار دارد. (همان)

۲-۳. سبب دوم و درمان شناختی آن: ترس نسبت به وضعیت پس از مرگ

شماری از انسانها از این جهت نسبت به مرگ دچار هراس می شوند که نمی دانند پس از وقوع مرگ در چه موقعیتی قرار می گیرند. درباره اینان دو احتمال وجود دارد. احتمال نخست آن است که این جهل آنان افزون بر جهلشان نسبت به حقیقت مرگ باشد، که در این صورت هراسشان هم مضاعف خواهد بود. احتمال دیگر این است که فی الجمله نسبت به حقیقت مرگ درکی دارند که به نحوی مانع هراس آنها نسبت به حقیقت مرگ هم می شود، ولی نمی دانند که پس از مرگ در چه وضعیتی قرار می گیرند و همین جهل هم باعث ایجاد ترس در آنها نسبت به وقوع مرگ می شود. بالأخره جهل به آینده (به ویژه آینده های تجربه نشده ای مانند وضعیت پس از مرگ) یکی از وجوهی است که می تواند برای انسانها هراس آفرین باشد.

مسکویه ریشه این ترس از مرگ را هم جهل به وضعیت خویشتن پس از وقوع مرگ می‌داند. درمان چنین خوفی هم در کسب علم و آگاهی نسبت به همین موضوع است. (مسکویه، ۱۴۲۷ق: ۲۷۷ و ۲۷۸؛ همو، ۱۴۰۰ق: ۱۲۶) کسانی که از این آگاهی به میزان کافی برخوردار بوده و به آن ایمان آورده باشند (افزون بر ایمان به خداوند و انجام اعمال نیک) نسبت به آینده خویشتن پس از مرگ دچار خوفی نخواهند بود و بالتبع از وقوع مرگ هم هراسی نخواهند داشت. «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ». (بقره: ۶۲)

۳-۳. سبب سوم و درمان شناختی آن: ترس از باطل شدن نفس

هراس برخی از انسانها از مرگ به این سبب است که می‌پندارند پس از وقوع مرگ و زایل شدن ترکیب نفس و بدن، همچنانکه بدن از بین می‌رود، نفس نیز از بین برود و عملاً فرد به عدم مطلق گرفتار شود. (مسکویه، ۱۴۲۷ق: ۲۷۵)

پاسخ مسکویه به این سبب نیز آن است که این افراد مبتلا به ترس در واقع به بقای نفس پس از مرگ و چگونگی معاد جهل دارند. بنابراین در واقع متعلق ترس آنان، جهلشان است و این جهلشان است که منشأ ترسشان شده است. (همان) روشن است که رهایی از این جهل، مستلزم تلاش و مجاهدت علمی برای درک بقای نفس و نامیرا بودن آن است. این جهل، حکیمان را بر لزوم طلب علم و تحمل زحمت تحصیل آن سوق داده است و باعث شده از لذایذ جسمانی و راحتی‌های بدنی دست بردارند و قیام به تحصیل علم و شب زنده‌داری در این راه را برای خود هموار سازند. در نگاه حکیمان مرگ یک انسان همین دل بستن به این لذایذ ناپایدار و حرص بر امور زوال پذیر و خود را مشغول ساختن به امور باطل است و از همین روست که حکیمان توصیه می‌کنند که خود را به مرگ ارادی بمیرانید و خود را از حیات ارادی (اشتغال به شهوات و تعرض به آنها) بدور بدارید تا هنگام رسیدن مرگ طبیعی و مفارقت نفس از بدن و نیل به علوم حقیقی و دوری و رهایی از جهل بتوانید به بقاء و سرمدیت برسید. (مسکویه، ۱۴۲۷ق: ۲۷۵ - ۲۷۶)

۳-۴. سبب چهارم و درمان شناختی آن: ترس از مرگ به عنوان رنجی تجربه ناشده

برخی از انسانها از مرگ می‌هراسند، زیرا آن را درد و رنجی عظیم و متفاوت با رنجها و بیماری‌هایی می‌یابند که تا کنون تجربه کرده‌اند؛ درد و رنجهایی که ای بسا آنها را به مرگ کشانده‌اند. ^۱ (مسکویه، ۱۴۲۷ق: ۲۷۶؛

^۱. اروین یالوم هم نوشته بود: همه انسانها با مرگ روبه رو می‌شوند. مرگ برای هر فرد، مسئله تجربه نشده‌ای است و هر انسانی از اینکه روزی خواهد مرد، دچار اضطراب است. (نک: یالوم، روان‌درمانی وجودی، ۱۳۸۹، ش: ۷۷، ترجمه سپیده حبیب، تهران،

همو، ۱۴۰۰ق: ۱۲۵) همین مقدار که به تعبیر قرآن کریم نمی‌دانیم در کجا مرگ سراغمان می‌آید «... وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ...» (لقمان: ۳۴) کافی است که هر جا هستیم گرفتار این ترس باشیم که آیا اینجا مرگ ما را در بر خواهد گرفت؟ به گفته ابوحامد غزالی «پرووی: لو أَنَّ قَطْرَةً مِنْ أَلَمِ الْمَوْتِ وُضِعَتْ عَلَى جِبَالِ الدُّنْيَا كَلَّهَا لَذَابَتْ». (غزالی، بی‌تا: ۶/۱۲۹) مطابق این تعبیر تجربه مرگ چنان بر بشر رنج آور و دردناک خواهد بود که اگر میزان اندکی (قطره‌ای) از آن درد و رنج بر کوه‌ها وارد شود، از کوه‌ها چیزی باقی نمی‌ماند.

چنین فردی گویی نمی‌داند که درد و رنج مخصوص انسان حیّ و دارای حیات است و موجود حیّ، موجودی است که پذیرای اثر نفس است و جسم و بدن که ذاتاً برخوردار از حیات نیست، احساس درد و رنج هم نمی‌کند. بنابراین مرگ به معنای مفارقت نفس از بدن موجب درد و رنج برای بدن نیست؛ زیرا در واقع به هنگام مرگ، بدن از نفس خود فراق می‌یابد، نفسی که پیش از این به واسطه او دردها و رنجهای را درک و احساس می‌کرد. (مسکویه، ۱۴۲۷ق: ۲۷۷؛ همو، ۱۴۰۰ق: ۱۲۵؛ شهرزوری، ۱۳۸۳ش: ۵۵۹) این پاسخ مسکویه را می‌توان در نوشته‌های برخی دیگر از متفکران مسلمان هم به نحوی یافت. (نراقی، بی‌تا: ۱/۲۴۹) از جمله ابن حزم اندلسی (ف. ۴۵۶ق) در رساله «فی أَلَمِ الْمَوْتِ وِإِبْطَالِهِ» دو وجه زیر را بر دردناک و رنج آور نبودن مرگ ارائه کرده است.

وجه نخست، تکیه بر مشاهدات حسّی است. هر کسی را که تا کنون هنگام مرگش دیده‌ایم، اگر از او پرسیده شود که در آن هنگام چه می‌بیند؟ در پاسخ فقط می‌گوید: هیچ چیز جز انحلال و از بین رفتن رابطه نفس و بدن. اگر هم احیاناً کسی در این شرایط، احساس دردی می‌کند به سبب وقوع مرگ او نیست، بلکه به سبب بیماری‌ای (یا حادثه‌ای) است که منجر به مرگ او شده است. گویی از همین باب است که مردم درباره فردی که بعد از مدتها رنج بیماری (یا...) را می‌کشید و اینک مرده است، گاهی می‌گویند مرگ باعث راحتی او شد.

وجه دوم، بدیهی است که دردناکی و رنج‌آوری یک پدیده صرفاً هنگام وقوع آن پدیده است و بعد از وقوعش دیگر درد و رنجی ندارد. نفس پس از مرگ، دیگر به بدن تعلق و ارتباطی ندارد تا به واسطه این تعلق، درد و رنج وارد بر بدن را درک کند. گواه بر این مطلب آن است که اگر کسی عضوی از بدنش بمیرد (مثلاً عضوی از بدنش فلج شود)، که مستلزم عدم تعلق نفس به آن عضو است، اگر از او پرسند که آیا در آن عضو

دردی را احساس می‌کند، پاسخی منفی خواهد داد، هرچند پیش از مرگ آن عضو، از ابراز درد در آن عضو خودداری نمی‌کرد. (ابن حزم، ۲۰۰۷م: ۳۶۰)

۵-۳. سبب پنجم و درمان شناختی آن: ترس از عقوبت‌های پس از مرگ

ترس برخی از انسانها از مرگ، ریشه در ترسشان از گرفتار شدن به عقاب و وعیدهایی دارد که به مرتکبان جرایم و گناهکاران داده شده است. (مسکویه، ۱۴۲۷ق: ۲۷۷) برخی از آیات قرآن کریم هم با تعبیری مانند «وَلَنْ يَتَمَنَّوَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ...» (بقره: ۹۵) و «وَلَا يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ» (جمعه: ۷) به نحوی اشاره به همین سبب دارند و یکی از وجوه ناخوشایند شماری مرگ توسط انسانها را اعمال و جرایمی می‌داند که انجام داده‌اند. ذیل آیه «قُلْ إِنْ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ...» (جمعه: ۸) شماری از مفسران نوشته‌اند که وجه فرار برخی (یهودیان) از مرگ در این آیه آن است که آنان خوش ندارند که نسبت به اعمالی که مرتکب شده‌اند، بعد از مرگ مواخذه شوند. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۱۹ / ۳۶۸) در برخی از اخبار هم نهی کرده‌اند که از افرادی باشیم که به سبب فراوانی گناهانشان، مرگ را ناخوش می‌دارند، «لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَكْرَهُ الْمَوْتَ لِكَثْرَةِ ذُنُوبِهِ». (نک: نهج البلاغه: حکمت ۱۵۰) مطابق برخی از روایات نبوی هیچ یک از انسانها تمنای مرگ را نمی‌کنند، مگر آنکه به عملی که انجام داده‌اند اطمینان داشته باشند. (متقی هندی، ۱۴۰۱ق: ۱۵: ۵۵۴) قرآن کریم اساساً وجه تعلق خلقت الهی به زندگی و مرگ را آن می‌داند که خداوند بنا دارد انسانها را بیازماید تا نشان داده شود کدام یک از آنها اعمال نیکوتری را انجام می‌دهند، «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا...» (ملک: ۲) و یکی از خواسته‌های برخی از انسانها بعد از مرگشان آن است که خداوند آنها را برگرداند تا اعمالی را که انجام نداده بودند، انجام دهند. «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ...» (مؤمنون: ۹۹-۱۰۰) و البته کسانی که عمری را در ظلم گذرانیده‌اند نباید هم انتظار زندگی راحتی را بعد از مرگ داشته باشند. «... وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ...». (انعام: ۹۳) اگر آنان از ایمان بی‌بهره بوده و گرفتار کفر باشند، البته مرگشان نیز همراه با ضرب (عذاب) فرشتگان خواهد بود، «وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ» (انفال: ۵۰)، «فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْبَارَهُمْ». (محمد: ۲۷)

به هر روی در سبب حاضر متعلق ترس، مرگ نیست، بلکه عقوبتی است که نتیجه اعمال ناشایست و جرمهایی است که مجرمان در حیات دنیوی خویش مرتکب شده‌اند. بنابراین افرادی که دچار چنین ترسی

شده‌اند در واقع گرفتار این جهلند که مرگ هراسناک نیست، بلکه عقوبات و کیفر اعمالشان که بناست پس از مرگ به آنها برسد، موجب هراس آنها شده است و از مرگ هم بدین سبب می‌هراسند که آنها را به این عقوبات نزدیک می‌کند. (مسکویه، ۱۴۲۷ق: ۲۷۷) درمان چنین ترسی، احتراز و اجتناب از ارتکاب گناهانی است که خوف از عقوبت و کیفر آنها پس از مرگ وجود دارد. منشأ صدور این گناهان، وجود هیئات و ملکات ردیئه و پست در نفس انسانی است. علم اخلاق متکفل تبیین چگونگی پدید آمدن این هیئات و ارائه تدبیرهایی برای ممانعت از پدید آمدن این هیئات و نیز تبیین چگونگی پدید آمدن هیئات متضاد با آنها (هیئاتی که منشأ فضایلند) است. کتابهایی مانند تهذیب الأخلاق مسکویه در همین راستا تدوین شده‌اند. (همان) به گفته مسکویه حتی اگر کسی باشد که فی الجمله باور به قیامت و معاد دارد ولی اعمال صالحی را انجام نداده است که موجب سعادت او در آخرت شود و خویشتن را برای ورود به قیامت مهیا نکرده باشد، البته او مرگ را ناخوش خواهد داشت و انتظارش را نخواهد کشید. در مقابل اگر کسی افزون بر باور به معاد و قیامت، با انجام اعمال نیک خود را مهیای قیامت کرده باشد، بر رسیدن مرگ حریص خواهد بود و خود را در انتظار و شوقی دائمی برای رسیدن به آن قرار می‌دهد. (مسکویه، ۲۰۱۷م: ۷۶)

۴. حزن آفرینی مرگ و درمان شناختی آن

دو تصویر حزن برانگیز از پدیده مرگ ممکن است برای انسانها ایجاد شود. در تصویر نخست انسانها از این جهت دچار حزن شده‌اند که برای آنها ترک اهل و اولاد و خویشان و نیز ترک اموالی که سالها به آنها دل بسته بودند، امری دشوار است. مطابق روایتی از رسول الله (ص) درباره وجه خوش نداشتن مرگ پرسیده شد و آن حضرت در پاسخ به کسی که این مسئله را پرسیده بود، فرمود: «ألك مال؟» او گفت: «آری». حضرت فرمود: آیا آن را برای پس از مرگ و قیامت خویش فرستاده‌ای؟ او گفت: خیر. حضرت فرمود: از همین روست که مرگ را خوش نمی‌داری. (صدوق، ۱۳۶۲ش: ۱ / ۱۳) گویی اگر کسی به نحوی از اموال (و نیز خویشان و نزدیکانش) بهره برده نباشد که توشه‌ای برای پس از مرگش فراهم نیاورده باشد، رسیدن مرگ را هم خوش نخواهد داشت و نسبت به جدایی از آن اموال و نزدیکانش دچار حزن خواهد شد.

در تصویر دیگر این حزن نه به سبب دشواری مفارقت از این قبیل امور است، بلکه به خاطر بی‌اطلاعی از سرانجامی است که دامن اهل و اولاد و خویشان و اموال فرد را خواهد گرفت. گویی مسکویه به این تصویر دوم نظر داشته است. عبارت او چنین است: فَأَمَّا مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ لَيْسَ يَخَافُ الْمَوْتَ وَ أَمَّا يَحْزَنُ عَلَيَّ مَنْ يَخْلَفُ مِنْ أَهْلِ وَ وَلَدٍ وَ مَالٍ وَ نَسَبٍ وَ يَأْسَفُ عَلَيَّ مَا يَفُوتُهُ مِنْ مِلَاحِ الدُّنْيَا وَ شَهْوَاتِهَا. (مسکویه، ۱۴۲۷ق: ۲۷۸) مطابق این

تصویر برخی از انسانها نسبت به وضعیت بازماندگان خویش - به ویژه اهل و اولاد و اموالشان - پس از مرگ خود دچار حزن و دل‌نگرانی هستند. تلقی چنین فردی این است که مرگ باعث می‌شود از ادامه مصاحبت با خویشان و نزدیکان محروم شود و سرمایه‌ها و اموالی را که سالها برای کسبشان کوشیده بود، با فرا رسیدن مرگ از دست می‌دهد (مسکویه، ۱۴۲۷ق: ۲۷۸؛ همو، ۱۴۰۰ش: ۱۲۷) پیش از این گفتیم در نگاه مسکویه حزن عبارت است از عرض و آلمی نفسانی که در پی فقد امری محبوب یا فوت امری مطلوب در گذشته، پدید می‌آید. (مسکویه، ۱۴۲۷ق: ۲۸۰؛ کندی، بی‌تا: ۶) بنابراین حزن این افراد، آن است که با فرا رسیدن مرگشان امور محبوب و مطلوبی مانند خویشان و اموالشان را از دست می‌دهند. تنها کسانی بر از دست دادن مطلوبات خود محزون می‌شوند که گمان می‌کنند امور مطلوب و محبوبشان ممکن است برای همیشه و نزد آنها باقی بمانند و آنچه را هم که پیش از این کسب نکرده‌اند می‌توانند به دست آورند و در ملک خود وارد کنند، (مسکویه، ۱۴۲۷ق: ۲۸۰) آری اگر کسی در حیاتی به سر برد که معیشتش مهیا، سلامت پابرجا، مزاجش معتدل، اسباب کفاف زندگی فراهم و طیّ مسیر سعادت میسر باشد و از همنشینانی فاضل، اولادی نجیب، عشیره‌ای عزیز و خویشانی صالح برخوردار باشد، در چنین موقعیتی مرگ را برای خویش ناخوش می‌دارد، زیرا با فرا رسیدن مرگ از ادامه آن موقعیت مطلوبش محروم می‌شود و چنین می‌پندارد که مرگ باعث انقطاع سعادت و فضیلت و منزلت و موقعیتی خوشایند برای او می‌شود که پیش از این از آن برخوردار بود. روشن است که چنین فردی رسیدن مرگ را ناخوشایند می‌شمارد و از آن جزع می‌کند. (مسکویه، ۲۰۱۷م: ۷۶) مسکویه همانند کندی (نک: کندی، بی‌تا: ۷) به اینان توصیه می‌کند که بدانند عالمی که در آن زندگی می‌کنند عالم کون و فساد و غیر ثابت و ناپایدار است و تنها اموری ثابت و باقی هستند که به عالم عقل تعلق دارند. اگر آنان این آگاهی را داشتند بقا و دوام امور ناپایدار را طلب نمی‌کردند و بر زوال آنها هم محزون نمی‌شدند و همّ و کوشش خود را نیز مصروف این امور زوال پذیر نمی‌کردند (جز به حدّ ضرورت) و در طلب محبوبات و مطلوبهایی تلاش می‌کردند که باقی و زوال ناپذیرند. (مسکویه، ۱۴۲۷ق: ۲۸۰) بنابراین هم باور با کندی (بی‌تا، ص ۷) باید بدانیم که اگر دوست داریم که امور محبوب خود را از دست ندهیم (و بالتبع گرفتار حزنی از این جهت نشویم) باید محبوباتها و تمنّیات خود را از امور عقلی قرار دهیم، که در این صورت مطمئن خواهیم بود هرگز کسی آنها را از ما غصب نخواهد کرد و هرگز آنها را از دست نخواهیم داد.

به گفته مسکویه هیچ انسان عاقلی شایسته نیست بر وقوع مرگ طبیعی خود محزون شود؛ زیرا وقوع آن را امری ضروری می‌داند؛ همچنانکه همگان غروب خورشید را امری ضروری می‌دانند و هیچ کس بر وقوع آن

محزون نمی‌شود؛ هرچند می‌تواند به نحوی مانع باشد برای رسیدن منافع بسیاری برای برخی و یا برای برخی ضرر هم داشته باشد (به سبب تعطیلی بازار و پایان یافتن زمان خرید و فروش). همچنین هیچ فرد عاقلی از آمدن زمستان و فصل سرما محزون نمی‌شود، بلکه از پیش خود را برای آمدن آن مهیا می‌کند و مایحتاج خود را از پیش برای آن فصل آماده می‌سازد.) اگر هم انسانی از آمدن مرگ جزعی و ناله‌ای دارد از آن باب است که در وقتی سراغ او آمده است که انتظارش را نداشته و یا در حالتی که گمان نمی‌کرده، مرگ او را در آغوش کشیده است و از همین روست که پدر از مرگ فرزندش محزون می‌شود؛ چرا که گمان نمی‌کرد مرگ فرزندش در این زمان (قبل از مرگ پدر) واقع شود. در مقابل جزع فرزند در مرگ پدرش، جزعی موقتی است، زیرا چنین حساب می‌کند که مجال درگذشت پدر رسیده است. (مسکویه، ۲۰۱۷م: ۲۰۶)

افزون بر این، بر چنین حزنی هیچ منفعتی هم مترتب نیست و این افراد در دوران حیات خویش با چنین تصوراتی در واقع فقط به استقبال درد و رنجی می‌روند که سودی هم برای آنها ندارد. (مسکویه، ۱۴۲۷ق: ۲۷۸) بلکه به نظر می‌رسد آنان با این حزن، به نوعی به نفس خویش ضرر هم می‌رسانند و هرکس به نفس خود ضرر برساند در نهایت مرتبه نادانی و جهالت قرار دارد. (کندی، بی تا، ص ۱۳) اینان باید بدانند که انسان از سنخ امور کائنه است و در فلسفه اثبات شده است که کائنات فساد پذیرند و بقایشان امری محال است. و اگر بنا باشد کسی خواهان امر محالی باشد می‌توان گفت او خواهان بود و نبود خود نیز هست، زیرا این هم امر محالی است (مسکویه، ۱۴۲۷ق: ۲۷۸) و البته هرکس که خواهان امور محال باشد همیشه ناامید و محزون و بالتبع شقاوتمند خواهد بود. (همان: ۲۸۱)

به نظر می‌رسد مسکویه تمایل دارد در اینجا هم مشکل اصلی و ریشه حزن ایجاد شده را نوعی جهل بداند؛ چرا که اگر انسانها از آگاهی کافی نسبت به چیستی حیات و حضور در عالم ماده آگاه بودند، چندان به این دنیا و موهبت‌های آن دل نمی‌بستند. مسکویه نوشته است هر کسی که طریقتش فلسفی و شریعت‌مدار باشد هرگز دچار عوارضی مانند حزن و تأسّف برگزیده و عوارضی که سابق داشت، نمی‌شود، بلکه طالبان چنین اشتیاقی افراد جاهلی هستند که تمام همّ و غمّ شان در امور طبیعی و لذایذ جسمانی است و از سعادت بهره‌ای نبرده‌اند. (مسکویه، ۲۰۱۷م: ۴۰) چنین افرادی باید بدانند که گرفتار حزنی دائمی خواهند بود؛ چرا که در هر زمانی شاهد از دست دادن امور محبوب و مطلوب خویش خواهند بود.

به گفته مسکویه، درباره دو گروه از انسانها می‌توان تصویری خوشایند از مرگ داشت و می‌توان گفت آنان به نوعی انتظار و اشتیاقی نسبت به رسیدن آن دارند.

گروه نخست: انسانهایی که بصیرت یافته و آخرت خود را افضل از دنیایشان و آینده خویش را بر وضعیت کنونی‌شان ترجیح می‌دهند، انتظار مرگ را خواهند کشید. در مقابل هر کسی که این اعتقاد را نداشته باشد که آخرت برای او مفیدتر از دنیاست از رسیدن مرگ جزع می‌کند؛ زیرا آن را امری عدمی می‌داند و البته که همگان از عدم می‌گریزند. (مسکویه، ۲۰۱۷م: ۷۶)

گروه دوم: کسانی که مبتلا به حیاتی مقترن به آفات و رنجهای دشوار و دردناکند، مثل آنکه کسی خویشانش را قومی از اشرار به اسارت گرفته باشند و بر خویشانش ستم‌هایی بکنند که او طاقت دیدن آنها را نداشته باشد و خود نیز گرفتار رنجهایی شده باشد که تحمل نپذیرند و یا به بیماری‌هایی درمان ناپذیر گرفتار شده باشد و یا مجبور شده باشد بر خویشانش اعمال ناروایی را روا بدارد. حیات چنین افرادی، حیات زجرآور و ناخوشایند است و هیچ کس چنین حیاتی را برای خویش نمی‌طلبد و طرف مقابل این حیات (یعنی مرگ) را ترجیح می‌دهد؛ زیرا همگان جهاد و مبارزه و نهایتاً مرگ را در برابر چنین دشمنان ستمگری اختیار می‌کنند و آن را نیک می‌شمارند. در چنین فرضی گریزی از آن نیست که بگوییم آن حیات ناخوشایند و مکروه است و مرگ در چنین شرایط و موقعیتی امری دوست‌داشتنی بوده و انتظار رسیدن چنین مرگی هم انتظاری ناروا نیست و مطلوب است. (مسکویه، ۲۰۱۷م: ۷۵) مسکویه بار دیگری هم گفته است که حیات به خودی خود عزیز نیست مگر آنکه انسان برخوردار از آن، از آفات و مکروهات و ناملازمات ایمن باشد و امور ناخوشایندی مانند ذلت شدید و خفت خوارکننده و مصیبت اولاد و خویشان بر او وارد نشود که در این صورت اگر انسان میان این حیات ناگوار (ردیء) و جهاد، ترجیح دهد که در جهاد و دفاع از حریم خویش کشته شود تا از آن حیات ناخوشایند‌رهایی یابد، به حکم و دستور واجب عقل و شریعت عمل کرده است. (همان: ۱۸۶)

شایان توجه است که هرچند مسکویه به نحوی چاره‌ای برای رهایی از عوارضی نفسانی مانند خوف و حزن نسبت به تصور وقوع مرگ را پیش رو نهاده است اما نباید از دو مطلب مهم غافل شد.

مطلب اول: نباید پنداشت که شایسته است انسانها در پی کسب اموال یا ازدواج و فرزند نروند (تا در آینده و به هنگام مرگ هم نسبت به از دست دادن آنها محزون نشوند)؛ زیرا روشن است که این اقدام (نیازمندی و محرومیت از اموال و اولاد) خود موجب حزن است؛ بلکه تا هنگامی که نگاه انسان به داشته‌هایش این است که با از دست دادن آنها محزون می‌شود، بهتر است به حداقلی از داشته‌ها بسنده کند تا اندوه و حزنش هم به همان میزان کمتر شود.

مطلب دوم: نباید پنداشت که انسانها لازم نیست درباره مرگ بیندیشند و یا فوایدی بر مرگ اندیشی مترتب نیست. نصوص دینی و نیز حکیمان خود به مناسبت‌هایی تذکر داده‌اند که اندیشیدن پیرامون مرگ می‌تواند فوایدی هم برای بشر داشته باشد. از جمله قطب‌الدین شیرازی در خاتمه شرحش بر *حکمه‌الاشراق* (تألیف در ۶۹۴ ق) می‌نویسد: به یاد داشتن مرگ همواره از امور دارای اهمیت و مشتمل بر فوایدی است؛ چنانکه پیامبر(ص) چنین دستور داده است: «بسیار به از بین برنده‌ی لذت‌ها بیندیشید»؛ زیرا هیچ‌کسی نیست که به مرگ بیندیشد جز اینکه اگر در تنگی و سختی است، امورش گشایش یابد (و بالعکس) و او را به قناعت در آنچه دارد راهنما می‌شود و از تحصیل هر چه شهوتش خواهان است، باز می‌دارد، مجال توبه را پیش از رسیدن مرگش فراهم می‌سازد و او را به نشاط در عبادت و اشتغال به تحصیل کمالات پایدار و دائمی اخروی (و نه امور فنا پذیر دنیوی) و انس و اشتیاق نسبت به مرگ و انتظار آن راه می‌برد. امید به لقای پروردگار او را شادمان می‌سازد و از این جهت مرگ را دوست خواهد داشت، نه اینکه از رسیدن مرگ وحشت داشته باشد و از آن گریزان باشد. (قطب‌الدین شیرازی، ۱۳۸۳ش: ۵۳۷) به نظر می‌رسد اخبار وارد شده پیرامون مرگ خواهی معصومان علیهم السلام را نیز باید در همین راستا تلقی کرد. (نک: ژیان و رفعت، ۱۴۰۳ش: دوره ۴/ش ۳۵ - ۵۵)

نتیجه

مرگ واقعیتی گریزناپذیر است. بسیاری از انسانها وقتی به لحظه مواجهه خویش با این واقعیت می‌اندیشند دچار احساسات رنج‌آوری می‌شوند و دچار هراس یا اندوه می‌شوند. مساله نوشتار حاضر این بود که در نگاه ابوعلی مسکویه چه تدبیری برای رهایی از این احساسات رنج‌آمیز باید اندیشید؟ مسکویه از ما نمی‌خواهد که اینک که مرگ فرا نرسیده، فرصت زندگی را مصروف چاره اندیشی برای رنج لحظه وقوع مرگ کنیم و به جای اندیشیدن و پروای مرگ به امور با ارزش دیگری که به زندگی معنا می‌دهد، مشغول باشیم؛ بلکه از ما می‌خواهد پیش از وقوع مرگ به خوبی درباره ماهیت آن و نسبتش با خویشتن درنگ کنیم. مرگ عارضه‌ای نیست که از بیرون بر ما تحمیل شود، بلکه همانند «نطق» امری ذاتی برای ما است و همچنانکه هیچ‌یک از ما از اینکه «ناطق» هستیم محزون نمی‌شویم، بلکه آن را فعلیت یافتن کمال ذاتی خویش می‌دانیم، وقوع مرگ را هم باید به نوعی نیل به کمال برای خویش تلقی کنیم. البته کسی که مرگ را (همانند نطق) به مثابه فصل انسان و ذاتی او نمی‌داند و از این جهت دچار خطای شناختی شده است هر بار درباره مرگ می‌اندیشند در خود رنجی را ناشی از ترس و اندوه احساس خواهد کرد و به تدبیر مسکویه در صورتی که از زندان جهل (به خویش و به

حیات و مرگش) رهایی یابد نه تنها مرگ را ناخوش نخواهد داشت، بلکه به همان‌سان که از به فعلیت رسیدن «نطق» خود خرسند می‌شوند، انتظار و اشتیاق آن را هم دارند که مرگشان فرا رسد تا بتوانند با رهایی از محدودیت‌ها و قیودی که عالم ماده و طبیعت و بدن برای آنها ایجاد کرده بود به کمالات لایق خود نایل شود. مسکویه درمان را در پیشنهاد دادن برخی توصیه‌ها و تکنیک‌های روان‌شناختی نمی‌جوید، بلکه تلاش می‌کند سرچشمه ایجاد این وضعیت را به ما نشان دهد و از ما می‌خواهد مشکل را از سرچشمه برطرف کنیم. گویی کسانی هم که در نقطه مقابل قرار دارند و مشتاق آمدن مرگ هستند در همان سرچشمه مسیر خود را از دیگران متمایز کرده‌اند. آنان مرگ را تنها مفارقت نفس از بدن و نیل نفس به مقام استغنا از بدن می‌دانند که پس از قوت یافتن نفس محقق می‌شود. مرگ طبیعی فردی که فرا رسیده حکایت از آن دارد که نفس او از درجه‌ای از شرافت و کمال قرار گرفته که دیگر عالم ماده توان به فعلیت رساندن آن کمالها را ندارد.

منابع

• قرآن کریم.

۱. آمدی تمیمی، (بی‌تا)، *غرر الحکم و دُرر الکلم*، تصحیح سید مهدی رجائی، تهران، دارالکتب الإسلامی.
۲. ابن حزم، (۲۰۰۷م)، *رسائل ابن حزم*، تحقیق الدكتور احسان عباس، بیروت، المؤسسة العربیة للدراسات.
۳. ابن رشد، (۱۹۸۲م)، *تلخیص کتاب البرهان*، قاهره، الهیئة المصریة.
۴. ابن سینا، (۱۹۸۹م)، *الحدود*، در: *المصطلح الفلسفی عند العرب*، قاهره، الهیئة المصریة، چاپ دوم.
۵. — (۱۴۰۴ق) (الف)، *الشفاء، الطبیعیات، النفس*، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی.
۶. — (۱۴۰۴ق) (ب)، *الشفاء، القیاس*، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی.
۷. اخوان الصفا، (۱۴۱۲ق)، *رسائل اخوان الصفا و خُلائ الوفاء*، بیروت، الدار الإسلامیة.
۸. اونامونو، میگل، (۱۳۸۰ش)، *درد جاودانگی*، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، تهران، نشر ناهید.
۹. شمس الدین شهرزوری، (۱۳۸۳ش)، *رسائل الشجرة الإلهیة*، تهران، موسسه حکمت و فلسفه.
۱۰. رشیدالدین میبدی، (۱۳۷۱ش)، *کشف الاسرار*، تهران، انتشارات امیر کبیر.
۱۱. ژبان، فاطمه - رفعت، محسن، (۱۴۰۳ش)، *تحلیل و بررسی احادیث مرگ خواهی معصومان*، فصلنامه دین پژوهی و کارآمدی، دوره ۴، شماره ۴، ص ۳۵ - ۵۵.
۱۲. شیرازی، قطب الدین، (۱۳۸۳ش)، *شرح حکمة الإشراف*، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۱۳. صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم، (۱۹۸۱م)، *الحکمة المتعالیة*، بیروت، دار احیاء الکتاب.

۱۴. صدوق، محمد بن علی، (۱۳۶۱ش)، معانی الأخبار، قم، جامعه مدرسین.
۱۵. — (۱۳۶۲ش)، الخصال، قم، جامعه مدرسین.
۱۶. طباطبایی، محمدحسین، (۱۴۱۷ق)، المیزان، قم، جامعه مدرسین، چاپ پنجم.
۱۷. طهرانی، آقا بزرگ، (۱۴۰۸ق)، الذریعة الی تصانیف الشیعه، قم، اسماعیلیان.
۱۸. فارابی، ابونصر، (۱۴۰۸ق)، المنطقیات، تهران، مکتبه آیه الله المرعشی.
۱۹. فخر رازی، (۱۴۲۰ق)، التفسیر الکبیر، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم.
۲۰. — (۱۴۰۶ق)، کتاب النفس و الروح و شرح قواهما، تهران، الابحاث الاسلامیة.
۲۱. قطب الدین شیرازی، (۱۳۸۳ش)، شرح حکمة الإشراف، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۲۲. غزالی، (بی تا)، احیاء علوم الدین، بیروت، دارالکتب العربی.
۲۳. کندی، (بی تا)، رسائل الکندی الفلسفیة، قاهره، دارالفکر، چاپ دوم.
۲۴. — (۱۹۸۳م)، رسالة فی الحیلة لدفع الأحزان، در: رسائل فلسفیة، قاهره، بی نا.
۲۵. متقی هندی، علی بن حسام الدین، (۱۴۰۱ق)، کنز العمال، بیروت، مؤسسة الرسالة.
۲۶. مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۴ق)، بحار الانوار، بیروت، مؤسسة الوفاء.
۲۷. مسکویه، (۱۴۲۷ق)، تهذیب الأخلاق، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۲۸. — (۱۴۰۰ش)، رساله دفع الغم من الموت، در: الرسائل و المکاتیب، تهران، میراث مکتوب.
۲۹. مسکویه، (۲۰۱۷م)، الهوامل و الشوامل، مؤسسة الهنداوی.
۳۰. مهدوی، یحیی، (۱۳۳۳ش)، فهرست نسخه های مصنفات ابن سینا، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۳۱. نراقی، مولی محمد مهدی، (بی تا)، جامع السعادات، بیروت، انتشارات الأعلمی.
۳۲. نصیرالدین طوسی، (۱۴۱۳ق)، اخلاق ناصری، تهران، انتشارات علمیه اسلامیة.